

از بودن تا شدن

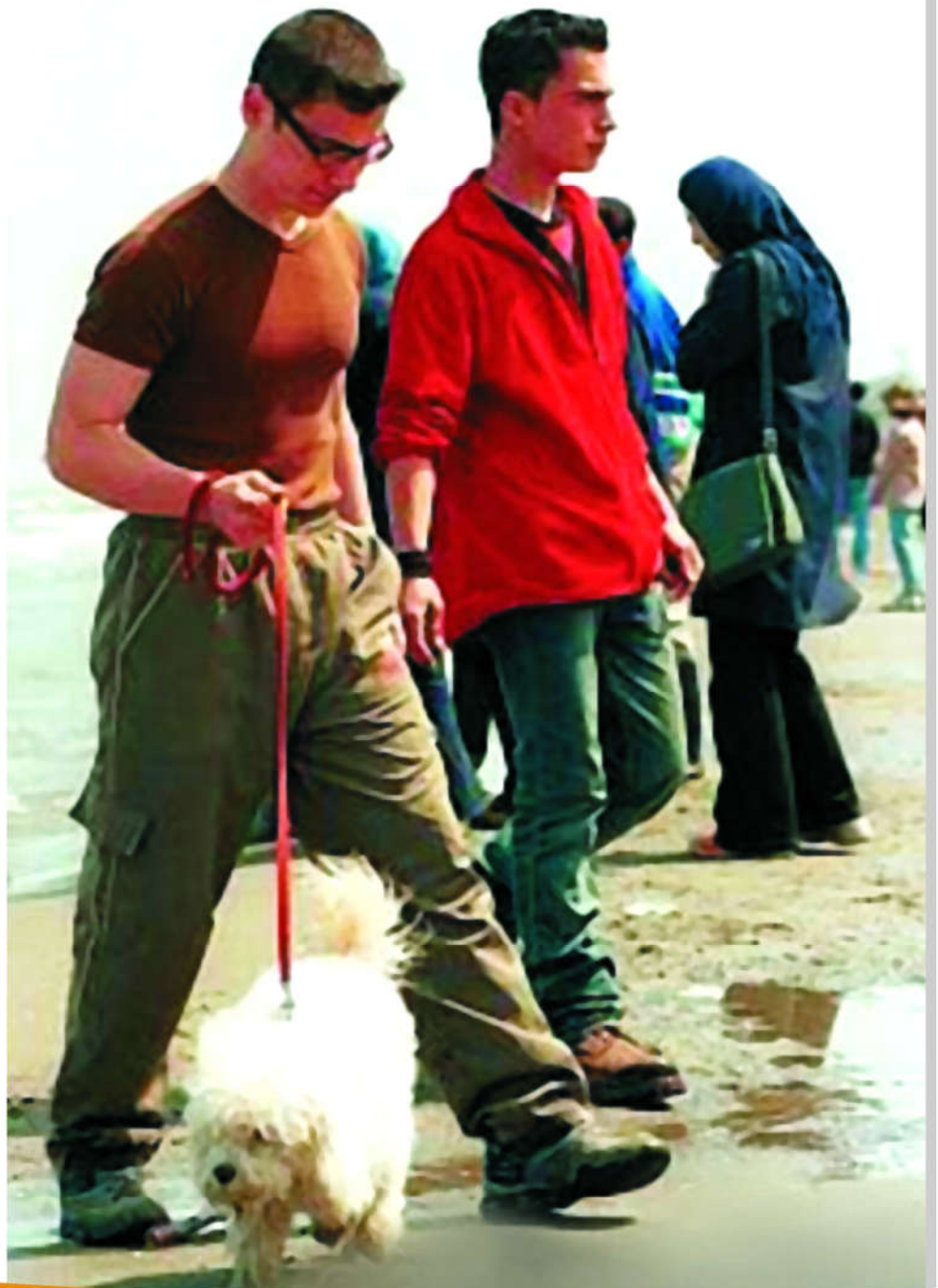
مرضیه رجایی طوسی

وقتی به آینه نگاه می‌کنید، دوست داشتید شبیه چه کسی بودید؟ یا شخصیتان به چه کسی نزدیک بود؟ یا طرز پوشش، طرز صحبت و برخوردتان مثل چه کسی بود و... آیا تا به حال برایتان پیش آمده که پس از تماشای یک فیلم خود را به جای شخصیت اصلی آن بگذارید؟ یا از ورزشکار، خواننده و یا دوستی که محبوب شماست، پیروی کنید و سعی کنید مثل او لباس بپوشید و به جایگاه او برسید؟ یا شاید هم آن قدر به خودتان اعتماد دارید که احساس می‌کنید این دیگران هستند که از شما پیروی می‌کنند و شما نمونه‌ای (مثبت یا منفی) برای اطرافیانتان هستید؟ همه‌ی حرف‌هایی که گفته شد، نشان می‌دهد که ما انسان‌ها در همه‌ی مراحل زندگی مان از یکسری الگوها پیروی می‌کنیم و از همه‌ی چیزها و کسانی که در اطرافمان هستند و درس می‌گیریم و مسیرمان را انتخاب می‌کنیم.

اما ما تا چه اندازه با مقوله‌ی مهم الگو و الگوبذیری آشنایم؟ و در این آشفته‌بازار هجوم فرهنگ‌های بیگانه و پیشرفت‌های اطلاع‌رسانی که واقعاً الگوی جوانان ما چه کسانی هستند؟ آیا اصلاً الگویی در زندگی خود دارند، یا تنها از آنچه می‌بینند، پیروی می‌کنند؟ چرا در بسیاری موارد الگوهای کاذب، جذابیت بیش‌تری برای جوانان دارند؟ اصولاً چه کسانی می‌توانند الگوهای خوبی باشند؟ معیارهای یک الگوی خوب و مناسب چیست؟

□ معصومه سلیمانیان، هفده ساله و دانش‌آموز مقطع پیش‌دانشگاهی در این باره می‌گوید: من خودم از کسی که با تجربه باشد و به قول معروف چندتا پیراهن بیش‌تر پاره کرده باشد و از خیلی جهات قبولش داشته باشم، پیروی می‌کنم. الگوی خودم در زندگی مادرم بود؛ چون بعد از فوت پدرم سختی‌ها و مشکلات زیادی را تحمل کرده و صبور و سخته‌کوش است و مهم‌تر از همه این‌که راستگوتر از دیگران است و فکر می‌کنم بیش‌تر از همه خیرم را می‌خواهد. اولین باری که نیاز به تجربه‌ی یک بزرگ‌تر داشتم، زمان تصمیم‌گیری برای ازدواجم بود و من در این مورد هم با مادرم مشورت کردم.

معصومه در مورد علاقه‌ی جوانان به الگوهای کاذب می‌گوید: طبق آنچه که از دوستان هم‌کلاسی‌ام دیدم و تجربه کردم، فکر می‌کنم کمبود عاطفی، سخت‌گیری‌ها و تعصبات افراطی خانواده‌ها و فاصله‌ی زیادی که بین بچه‌ها و والدین وجود دارد و این‌که بچه‌ها نمی‌توانند راز دلشان را راحت با والدین خود در میان بگذارند، باعث جذب جوانان به



سوی الگوهای کاذب می‌شود.

□ نظر خانم صفایی، چهل و دو ساله و دارای تحصیلات کارشناسی حوزه چنین است: جوانان الگوها را براساس دیدگاهی که دارند، انتخاب می‌کنند، بنابراین اگر دیدگاهشان بر مبنای ارزش‌های کاذب و غلط باشد، الگوها را هم براساس آن انتخاب می‌کنند و بالعکس. جوانان امروز ما به خاطر این که ارزش را بیش‌تر در امور مادی می‌بینند و خودشان تعبیر به تمدن و تجدد می‌کنند، سعی می‌کنند الگوها را نیز بر همین مبنا انتخاب کنند و آن‌گونه عمل کنند که به اصطلاح متمدن‌تر باشند. مثلاً از الگوهای غربی پیروی می‌کنند و می‌گویند: باید بین زن و مرد، تساوی باشد و همه انسان‌ها باید آزاد باشند و تعبیرشان از آزادی هم این است که هرکس هرکاری دلش خواست بدون در نظر گرفتن قوانین اجتماعی و اخلاقی و حقوق دیگران کسانی که این‌گونه می‌اندیشند، در جامعه نیز حیای نگاه، حیای سخن و حیای عمل را حفظ نمی‌کنند و هرگونه روابیطی را بی‌هیچ ضوابطی قبول دارند.

الگوهای این دسته از افراد، کسانی هستند که به این عقیده‌شان نزدیک باشند و ممکن است مثلاً قهرمان یک فیلم از یک کشور بیگانه را که در اوج فساد باشد، به عنوان شخصی متمدن و آزاد الگوی خود قرار می‌دهند. اما چه بهتر که جوانان ما به کامل‌ترین مکتب و دیدگاه که همان اسلام است، پناه آورند و از وجود مقدس ائمه اطهار و معصومین (علیهم‌السلام) پیروی کنند. چرا که این الگوها محدود به زمان خاص نیست، و خواسته‌های تمام افراد بشر را در همه‌ی زمان‌ها در بر می‌گیرد. البته با توجه به رشد جوامع و نیازهای هر دوره، دستورات اسلامی و خواسته‌های جوان باید با هم عجین شده و با بیان روز و به شیوه‌ای جذاب، به او تفهیم شود. □ اما خودتان را بجای دانشجویی بگذارید که قرار است برای ادامه‌ی تحصیل به خارج از کشور برود، آیا در این صورت فکری می‌کنید تأثیرپذیری شما از آداب و فرهنگ بیگانه تا چه اندازه است و آیا حاضرید از الگوی همیشگی‌تان پیروی کنید؟

در پاسخ این سوال، عباس ایزدی مقدم، نوزده ساله و دیپلم انسانی می‌گوید: من با همان طرز پوششی که بزرگ شدم ظاهر می‌شوم و نمی‌توانم خودم را عوض کنم، چون خجالت می‌کشم. چند تا از دوستانم در خارج از کشور به سر می‌برند و عکس‌هایشان را که برایشان می‌فرستند، می‌بینم نوع پوشش آن‌ها فرقی با زمانی که در ایران بودند، نکرده، البته این در مورد پسرهاست، شاید دخترها زود رنگ عوض کنند، نمی‌دانم.

عباس در ادامه‌ی حرف‌هایش می‌افزاید: در نظر جوانان جامعه‌ی ما هرکسی که جلوه‌ی خوبی داشته باشد، همه طوطی‌وار از او تقلید می‌کنند. از عباس در مورد اولین الگویش می‌پرسم و این که آیا دوست دارد، الگوی همه باشد؟ او پاسخ می‌دهد: دو سال پیش مربی ورزش خود را الگوی خود قرار دادم که تأثیر بسیار زیادی در زندگی‌ام داشت و مسائل زیادی

از او یاد گرفتم و حتی عشق به نماز خواندن را او در من تقویت کرد؛ اما هیچ وقت دوست ندارم یک الگو باشم، چون کار خیلی سختی است. من به عنوان فرزند بزرگ خانواده مجبورم هر طور که دلم می‌خواهد حرف بزنم و مواظب برخوردیم باشم تا برادرم از من یاد نگیرد.

چون بارها تأثیر حرف‌ها و برخوردهایم را در او دیدم. عباس می‌گوید: از الگوهای قرآنی شناخت چندانی ندارم، چون به ما نمی‌گویند و اگر هم زمانی بخواهند بگویند، آن قدر قلمبه‌گویی می‌کنند که من و امثال من سر در نمی‌آوریم. فکر می‌کنم می‌توانند الگوهای قرآنی و حتی دیگر مسائل مذهبی مثل مفهوم نماز را به زبانی ساده‌تر و قابل فهم‌تر با بیانی گیرا و جذاب برای جوانان بگویند و مسلماً در آن صورت ما بیش‌تر به مسائل مذهبی گرایش پیدا می‌کنیم.

□ زهرا قلندر هم صحبت بعدی‌مان است که خود را دانشجوی رشته‌ی ادبیات عرب و بیست و پنج ساله معرفی می‌کند. زهرا در حال مطالعه‌ی کتابی بود؛ از او می‌خواهم لحظاتی از وفتش را به ما بدهد و او صمیمانه می‌پذیرد. از او در مورد تفاوت افرادی که در زندگی الگو دارند و کسانی که هیچ الگویی ندارند، می‌پرسم و او می‌گوید: این دو گروه خیلی با هم فرق دارند، کسی که الگو ندارد یک روز به پوچی می‌رسد. مگر آن قدر پرو باشد که از درون بجوشد و نیاز به الگو نداشته باشد، که چنین چیزی بعید است.

الگو در جوامع مختلف فرقی نمی‌کند. مثلاً همین کتاب (کیمیایار) که نویسنده‌اش پائولو کوئیلو یک فرد مسیحی است و الگوهای خوبی را ارائه داده، الگو باید نیازهای درونی و اجتماعی آدم را پاسخگو باشد. البته خوب؛ اما مسلمانی و ترجیح می‌دهیم از الگوهای خودمان بهره ببریم که کم هم نیستند. مثل امام خمینی و شهید چمران و دکتر شریعتی. از او می‌پرسم اگر زهرا مجبور باشد روزی برای ادامه‌ی تحصیل به خارج از کشور برود، آیا عقاید و الگوهایش تغییر می‌کند؟ او پاسخ می‌دهد:

اگر زهرا یک زهرا «شده» باشد، می‌تواند با همه‌ی افکار و عقاید مختلف مبارزه کند و خودش باشد، اما اگر زهرای بود و هست باشد، نمی‌تواند. منظور از «شده» در واقع همان اکسیری است که با آن خودم را وهیتم را پیدا کردم و شناختم. زهرا با این هویت «شده» هرچا پابگذار همان است و اگر زهرای «بود» و «هست» باشد و هویتش را پیدا نکرده باشد قطعاً تغییر پیدا می‌کند و طبق شرایط عوض می‌شود. زهرای «شده» رنگ می‌دهد، ولی زهرایی که هست، رنگ می‌پذیرد.

او در مورد اولین و بهترین الگوهایش صحبت می‌کند. اولین الگوی من شهید چمران و شهید رجایی بودند و بعد از آن‌ها با حضرت امام (ره) آشنا شدم و از الگوهای قرآنی که خیلی برایم جالبند، آقای محمدحسین طباطبائی و ادواردو آنیلی هستند. خانم صابری، سی و نه ساله و دیپلم اقتصاد؛ معتقد است چون تلویزیون و برنامه‌های سیمای یک رساننده‌ی سمعی - بصری است که حالت گسترده و

فراگیر ندارد، پس نقش صدا و سیما در الگوپذیری و ترویج یک نوع الگو بسیار مؤثر است. او می‌گوید: به عنوان مثال در عرض یک ساعت فیلم «فلسفه بودا» را که به تصویر کشیدند، بسیاری از مردم ژاپن آیین بودا را پذیرفتند. در همین زمینه علی شهاب الدینی، دوازده ساله و دانش آموز سال سوم ریاضی می‌گوید: همین که در یک فیلمی، یکی از شخصیت‌ها با تکیه کلامی خاص ظاهر می‌شود و مردم جامعه نیز به سرعت از آن تکیه کلام‌ها در گفتار خود استفاده می‌کنند، خود یک نوع الگوپذیری از سیماست، که البته این الگوها کاذب و سطحی هستند.

نظرات آقای ابوالفضل تقی پور، کارشناس ارشد روان‌شناسی بالینی و استاد دانشگاه، در این زمینه شنیدنی است.

آقای تقی‌پور می‌گوید: ویژگی‌های الگو خیلی مهم است و الگو باید به خود واقعی جامعه نزدیک باشد و قابل دسترسی و هر انسانی خود واقعی و خود ایده آل دارد. معمولاً افراد الگویی که انتخاب می‌کنند، این انتخاب به خود ایده‌آل افراد بستگی دارد. بهتر است افراد در هر بعد، الگوهای خاصی را انتخاب کنند.

مثلاً فوتبالیستی که موفق است، او را فقط در بعد فوتبال، الگوی خود قرار دهیم و نگوییم چون فوتبالیست یا هنرپیشه‌ی موفق است، پس در همه‌ی جنبه‌ها موفق است. ما یاد گرفته‌ایم همیشه مطلق گرا باشیم. خوب هارا کاملاً خوب و بد‌ها را بدید بدانیم.

آقای محمدرضا اسحاقی کارشناس روانشناسی نیز گفت: تربیت و پرورش خانوادگی و الگوهای عملی (والدین) در الگوپذیری بسیار مؤثرند. اگر والدین دقت نکنند، سنین نوجوانی که نوجوان با بحران بلوغ به سر می‌برد، با دنیایی از پرسش‌ها و «آ‌هاها» به سراغ همسالان خود می‌رود که معلوم نیست چگونه آدمی باشند. همه‌ی الگوهایی که در جامعه‌اند، و بعضاً الگوهای کاذب تعبیر می‌شوند، نامناسب نیستند؛ یعنی باید به طور نسبی به مسئله نگاه کرد و بسته به شخصیت فرد دارد که چه کسی را بپذیرد. اگر برنامه‌ریزی خوب نباشد، به صورت افراطی گرایش به گروه خاصی پیدا می‌کند. مثلاً خواننده یا بازیگری را تا حدی دوست دارند که سعی می‌کنند عین او باشند، به حدی که از خواب و خوراک می‌افتند و در و دیوار خانه را از پوستر و عکس می‌کنند در الگوی لباس و مد هم آدم‌ها باید فرهنگ خودشان را قبول داشته باشند و آنچه هستند را بپذیرند و این شاید به عزت نفس و اعتماد به نفس مرتبط باشد. به هر حال، لزوماً گرایش به بعدی خاص را توصیه نمی‌کنیم، بلکه در هر بعدی به صورت اعتدال می‌توان الگوپذیری کرد.

افراط و تفریط در الگوپذیری پسندیده نیست. اگر در خانواده به مسأله‌ای مثلاً نماز به موقع خواندن، اهمیت داده شود؛ آن فرد هرکجای دنیا که برود به همان موضوع اهمیت می‌دهد و اگر بخواهد آن عادت و عقیده را ترک کند، عذاب وجدان و سختی زیادی را باید متحمل شود.